

This is a Persian translation of

Ernest Mandel,
*"The Imperialist Defeat in Vietnam,
Its Causes, Meaning, and Historical Consequences"*
Inprecor N° 32, July 1975.

Translated by: Kand o Kav

Ernest Mandel	مؤلف :
The Imperialist Defeat in Vietnam	عنوان اصلی :
Inprecor N° 32, July, 1975	مأخذ اصلی :
شکست امپریالیزم در ویتنام	عنوان فارسی :
hksepehr@yahoo.fr	نشریه کندوکاو مترجم:
نشریه کندوکاو، شماره ۱، لندن، ۱۳۵۵	انتشارات :
۱۳۵۵	چاپ اول :
http://www.ernestmandel.org	آرشیو اینترنتی ارنست مندل چاپ الکترونیکی :

شکست امپریالیزم در ویتنام

جنگ داخلی در ویتنام و سعی امپریالیزم آمریکا در تعیین سرنوشت آن از طریق مداخله نظامی ضدانقلابی، بیش از یک دهه بر اوضاع جهانی حکم فرما بود. این صرفاً نتیجه ی این واقعیت نبود که این جنگ عامل حکم فرما بر سیاست بین المللی، داخلی، نظامی و حتی (تا حدی) اقتصادی و مالی ایالات متحده، بزرگ ترین قدرت کاپیتالیستی در جهان، بود. بیش از هر چیز، نتیجه ی این واقعیت بود که جنگ هندوچین، به مانند نورافکن نیرومندی، تغییری را که در مقیاس جهانی در تناسب نیروها رویداده است عیان می نمود؛ علاوه بر این، این دگرگونی ها را در آگاهی هشیارترین نمایندگان طبقات اصلی متخاصم و بخش هائی از طبقات در جهان امروزه، حک گرداند.

به چه دلیل جنگ تهاجمی؟

ما جنگ ویتنام را تعمداً یک جنگ در اصل داخلی می نامیم که امپریالیزم آمریکا در آن دخالت نمود. این تعریف برانگیزنده ی خشم تمام کسانی است، که از زاویای گوناگون، اذعان دارند که در دنیائی که زندگی می کنیم، تضاد آشتی ناپذیر کار و سرمایه حکم فرماست، تضادی که بحران های تاریخی سیستم سرمایه داری، که با جنگ جهانی اول آغاز گشت، موجب شدیدترین تجلی آن می گردد، و تنها امکان دو سرنوشت نهائی را باز می گذارد: پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی یا سقوط انسانیت به توحش.

طریقه ی مشخص که این تضاد خود را عیان می سازد، در هر بخش و کشور دنیا می تواند متفاوت باشد. در کشورهای شبه مستعمره، که قانون انکشاف مرکب و ناموزون تحمیل گشته ی امپریالیزم در آن ها غالب است، این تضاد با ضرورت حل تکالیفی که در کشورهای دیگر روی هم رفته توسط انقلاب بورژوائی حل گردیده اند، درهم می آمیزد: یعنی با استقلال و وحدت ملی، آزادی دهقانان از قید و بند استثمار فنودالی و شبه فنودالی. ولی دقیقاً به علت این ترکیب تکالیف که انقلاب هندوچین با آن روبرو بود، انتخاب "انقلاب سوسیالیستی یا توحش" تجلی به ویژه مؤثری پیدا نمود.

توحش توسط غنی ترین قدرت جهان- به شکل بمباران های دسته جمعی، از بین بردن شیمیایی نباتات، قفس های بیر برای زندانیان سیاسی، و مواد مخدره و فحشاء به مقیاسی بی سابقه- تدارک دیده شد. این درنده خونی امپریالیزم علیه توده های ویتنامی از آن جهت اوج می گرفت که آنان مرتکب این معصیت گشته بودند که در مقابل برتری تسلیحات باتکی سر تعظیم فرود نیاورده و خود را به شکست نسپرده بودند.

تجدید تولید خود به خودی توسط مکانیزم بازار و قبول این مکانیزم به مثابه ی امری طبیعی یا احتراز ناپذیر، نود درصد نقطه ی اتکای حاکمیت طبقاتی بورژوازی جهانی را تشکیل می دهد. کارگران با فروش نیروی کار خود، خرید ضروریات زندگی، و تولید برای کارفرمایان علاوه بر ارزش اضافی و انباشت سرمایه، مناسبات اجتماعی را نیز تولید می کنند که آنان را به ادامه ی فروش نیروی کار خود، به مزدبگیر باقی ماندن و ادار می نماید.

اما زمانی که بخش عمده ای از استثمار شوندگان می گویند "کافی ست!"، زمانی که آنان پذیرش اختناق، نابرابری و بی عدالتی را به عنوان امری اجتناب ناپذیر رد می کنند، زمانی که دسته جمعی بر علیه جامعه ی استثماراری طغیان می نمایند، آن وقت قلمروی سرمایه ژرف تر از ده ها بحران اقتصادی به لرزه در می آید. زیرا در

آن موقع حکمرانی سرمایه دیگر قادر نیست پایه ی حاکمیت خود می بایست به جور و تعدی غیر اقتصادی، به ترور عریان متوسل گردد. در آن موقع سرمایه سعی می کند به ستمدیدگان درسی آن چنان خونین و آن چنان در خوف و وحشت متقاعد کننده ای که آنان قبل از این که جرأت ارتکاب جرم خیانت علیه سرمایه را باردگر به خود بدهند برای یک یا دو نسل در تردید و دودلی بسر خواهند برد.

این چنین بود مفهوم تاریخی کشتار مدافعان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، چنین بود مفهوم تاریخی ترور نازی ها و جنگ داخلی اسپانیا و چنین بود مفهوم تاریخی جنگ تهاجمی امپریالیزم آمریکا علیه انقلاب هندوچین.

امروزه در ایالات متحده، جانداران لیبرال در شگفت اند که آیا این [جنگ] نوعی نمایش شیرین کاری، یک شوخی سیاسی زشت نبود. آنان می کوشید جانسون "دهاتی"، نیکسون "کلاه بردار"، یا حتی دستگاه "شیطان صفت" سیا را مسئول مداخله در ویتنام قلمداد کنند. ولی تاریخ به آنان اجازه نخواهد داد که وجدان ناراحت خود را به بهای چند سپر برای فرومایه، سبک بار سازند. تصمیم مداخله در جنگ داخلی ویتنام توسط رئیس جمهور "کبیر" "لیبرال" جان اف. کندی گرفته شد و از جانب سرگل بورژوازی انحصاری ایالات متحده، شامل برگزیده ترین مشاوران تحصیل کرده مطرح، تصمیم گرفته و تصویب شد. این یک تصمیم سنجیده بود که بر اساس تجزیه و تحلیلی از تحولات جهانی که کاملاً روشن کننده ی فحوای مداخله می باشد، گرفته شد: به انقلابیون و توده های جهان نشان دادن قیمتی که آنان می بایست در مقابل هر نوع تلاش به منظور اعتراض به نظام بورژوازی در هر جا که به نیروی خود باقیست، بپردازند.

برای درک این امر کافی ست که زمان دقیق تصمیم گیری مداخله را به یاد آوریم: درست بعد از استحکام انقلاب در کوبا، جانی که رژیم بورژوازی و حامیان آمریکای شمالی آن تقریباً غافلگیرانه جاروب گشتند. واشنگتن بدین سان به استثنای شکست تیره بخت پلایا ژُرن، فرصت کافی برای مداخله نداشت. اسناد بر این امر گواه

می دهند: امری که انگیزه ی مداخله در ویتنام بود، ترس از بسط پیدا نمودن طغیان ها انقلابی از نوعی که به دین بین فو منجر گشت و قیام هائی شبیه انقلابات الجزیره و کوبا در سراسر دنیا بود؛ این ترس بیشتر از واهمه ی از دست دادن بیابای موقعیت کاپیتالیستی در خود آسیای جنوب شرقی بود.

به این باید یک دلیل اضافی، پیشامدی و "منطقه ای" برای تشدید حملات، که در زمان حکومت جانسون صورت گرفت، اضافه نمود. در یکی از بزرگ ترین و بالقوه ثروتمندترین کشورهای شبه مستعمره جهان، اندونزی، طی دوره ی ۶۵ - ۱۹۶۴، بحرانی پیشا انقلابی تکوین یافته بود، بحرانی که به "تئوری دومینو" محتوی بسیار ملموسی می بخشید. پیروزی سریع انقلاب ویتنام، می توانست اندونزی را به سرعت به سوی قیام پیروزمندانه کارگران و دهقانان به پیش ببرد. اثر عملی تشدید حملات جانسون در هندوچین تقویت اراده ی ضدانقلاب اندونزی بود. این راه را برای کودتا و کشتار خونین اکتبر ۱۹۶۵ هموار ساخت.

و بالاخره، به منزله ی عکس العملی در مقابل کمکی که جمهوری دمکراتیک ویتنام به انقلاب در ویتنام جنوبی می کرد، حکومت جانسون، حداقل در سال های ۱۹۶۸ - ۱۹۶۵ قصد تکمیلی، انهدام این دولت کارگری را نمود، یعنی انقلاب را "عقب نشاندن" و مرز دنیای آزاد برای استثمار کاپیتالیستی را گسترده نمودن.

شکست جنگ ضدانقلابی

دخالته نظامی امپریالیزم در هندوچین به شکست کامل سیاسی، نظامی و اجتماعی ختم گردید. رژیم های بورژوائی در هندوچین متلاشی گردید. امپریالیزم آمریکا به جلوگیری از پیروزی نیروهای انقلابی توفیق نیافت. حال صرفاً مسأله زمان است قبل از آن که دولت کارگری که اینک در ویتنام جنوبی در حال بنا شدن است، بطور قاطع مستقر گردد و قبل از آن که اتحاد مجدد کشور از طریق ادغام ویتنام جنوبی با ویتنام شمالی انجام پذیرد. با این همه، اگرچه مداخله ی امپریالیزم در جامعه ی عمل پوشاندن

به هدف آتی خود با شکست مواجه گشت. مرعوب ساختن توده های ویتنامی و توقف پیشروی آنان در مسیر آزادی ملی و اجتماعی- ولی موفق به کسب منافی چند در مقیاس جهانی گردید. خون بهای عظیمی که انقلابیون ویتنامی و ادار به پرداخت آن شدند، آن چنان اثری در مرعوب ساختن توده های مردم کشورهای شبه مستعمره یا امپریالیستی نداشت تا بر بخش های واجد اهمیتی از جنبش کارگری جهانی رفرمیستی یا نورفرمیستی. مداخله ی ایالات متحده اقدامات ضدانقلابی در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین را تسهیل نمود. این عمدتاً نتیجه ی مخاطره ی تاکتیکی ای بود که امپریالیزم توانست آن را با موفقیت طی کند: یعنی قادر بود نیروهای خود را در ویتنام متمرکز سازد بدون این که نیروهای ضدامپریالیستی چندانی از تضعیف توانایی مداخله آن در نقاط دیگر دنیا استفاده نمایند.

چه [گوارا] چگونگی موقعیت را درک نموده بود: امپریالیزم فقط در صورت منزوی ماندن ویتنام می توانست به خود تجمل متمرکز نمودن تمامی ماشین های وحشت زا و نابودکننده ی خود را در خاک یک کشور کوچک اجازه دهد. "دو، سه، چندین ویتنام به وجود آورید"، این شعار، که بین الملل چهارم از چه [گوارا] جذب نمود، صرفاً بدین معنی نبود که مساعده به انقلاب ویتنام می بایست از طریق وادار ساختن امپریالیزم به متفرق نمودن نیروهای خود صورت گیرد. بالاتر از همه بدین معنی بود که عملیات خونین ترغیبی ازین نوع می بایست غیرممکن گردد. پراکندگی نیروهای امپریالیستی، خود از لحاظ کیفی کاهش حدت این عملیات را موجب می گردید.

مسئولیت این واقعیت که یک چنین پراکندگی رخ نداد، عمدتاً به عهده ی بورکراسی شوروی و کلیه رهبران سازمان های کارگری و ضدامپریالیستی تحت نفوذ آن می باشد. این واقعیت که این بورکراسی سال ها توده های ویتنامی را حتی به وسایلی که با آن بتوانند مؤثرانه از خود در مقابل حمله های مرگبار هوایی دفاع کنند، تجهیز

نکرد، در دیدگان کارگران پیشگام، دلیل اضافی بی اعتباری حضرات کرمین باقی خواهد ماند.

اگر علیرغم این تفوق تاکتیکی، که قابل احتراز می بود، امپریالیزم معذک عاقبت جنگ ویتنام را باخت، بالاتر از همه، دقیقاً به این علت بود که یک جنگ داخلی بود، به این علت بود که مداخله ی نظامی ضدانقلابی جنگی خبیث و غیر عادلانه بود و توده های سراسر دنیا، توده ها و سربازان در ایالات متحده و بالاتر از همه توده های ویتنامی این چنین به آن می نگریستند.

جنگ ویتنام بدین سان درس بزرگ تاریخی ای را تأیید می کند. در جنگ های میان طبقات متخاصم اجتماعی (چه این جنگ ها صرفاً در محدوده ی، "ملی" بر پا شوند و یا واقعاً بسط یافته و مبدل به جنگ های طبقاتی بین المللی گردند) عامل تسلیحات و تکنولوژی نظامی در تحلیل نهائی کمتر از عامل سیاسی- روحیه ای تعیین کننده می باشد.

بدیهی ست، که ناچیز شمردن اهمیت تسلیحات کافی و استراتژی و تاکتیک های نظامی ای که به قاعده با خصوصیات معین کشور و مبارزین وفق داده شده، عملی غیرمسئولانه خواهد بود. ولی زمانی که توده های زحمت کش که بر علیه استثمار کهن می جنگند، میدان جنگ را اشغال می کنند، توده هائی نظیر توده های ویتنامی که می خواستند از قید ملاکین و رباخوارانی که ۵۰، ۶۰، یا ۷۰ درصد محصول را تصاحب می کردند خلاص گردند، زمانی که توده ها صحنه ی نبرد را علیه سربازانی اشغال می نمایند که هر روز مشاهده می کنند که برای ابقای قدرت گانگسترها، قاچاقچیان، شکنجه دهندگان، ژنرال های فاسد، و سیاستمدارانی که آرمان دیگری غیر از ثروتمند ساختن خود ندارند، می جنگند، تا زمانی که خیانت در اردوگاه انقلاب رخنه نکرده است، تا زمانی که توده ها این احساس را ندارند که ثمرات نبردشان بطور سیستماتیک غصب می گردد. حتمی الوقوع از عزم و انرژی تسخیرناپذیر

سیراب خواهند گشت، در صورتی که سربازان ناچاراً متدرجاً روحیه خود را می‌بازند.

در تمامی این نکات، انکشاف جنگ در ویتنام، دروس جنگ استقلال هلند از اسپانیا، جنگ های انقلاب فرانسه علیه رؤسای تاجدار اروپا، جنگ داخلی آمریکا، و جنگ داخلی روسیه را تأیید می‌نماید. صرف نظر از ماهیت مشخص طبقاتی که درگیر بودند و صرف نظر از هر آن چه که در گروهی این جنگ ها بود (و در هر یک از این پنج موارد آشکارا متفاوت بودند)، در تحلیل نهانی در هر یک از این موارد مسأله جنگ اکثریت ستم‌دیدگان بر علیه اقلیت ستمگر و فاسد است، جنگ‌هایی که در آن شکست توده‌ها صرفاً به علت خیانت در اردوی خود آنان (چنان چه در اسپانیا در خلال ۱۹۳۹-۱۹۳۶ رخ داد) میسر گردید و نه به علت استحکام سیاسی دشمن.

این امر حاکی از این است که شکست امپریالیزم در ویتنام هم چنین نتیجه‌ی این واقعیت می‌باشد که حزب کمونیست ویتنام نقشی را که حزب کمونیست و جبهه‌ی خلق در اثنای جنگ اسپانیا ایفا نمود تکرار نکرد، که به پشت انقلاب به بهانه‌ی "ابتدا" در جنگ پیروز گشتن دشمن فرو نکرد، که به کشور اجازه‌ی غوطه‌ور شدن در شعله‌های انقلاب ارضی را داد، که امکان پیشنهاد امپریالیزم بعد از تهاجم تت سال ۱۹۶۸، مبنی بر توقف حملات علیه ویتنام شمالی در صورت متوقف نمودن انقلاب در ویتنام جنوبی را نپذیرفت. به عبارت دیگر حزب کمونیست به انقلاب ویتنام خیانت نکرد.

نقش جنبش ضدجنگ ایالات متحده

مؤثرترین مساعده انترناسیونالیستی‌ای که انقلابیون آمریکائی می‌توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دهند ساختن جنبش توده‌ای ضدجنگ در حول مضمون یگانه‌ی تخلیه‌آنی و بی‌قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام بود.

شکست وارده بر امپریالیزم در ویتنام، که به یک ضربت نظامی تبدیل گردید، بالاتر از همه یک شکست سیاسی بود. این شکست سیاسی بود که شکست نظامی را میسر ساخت. و بر امپریالیزم این شکست سیاسی در هر دو جبهه اصلی جنگ وارد آمد: در خود هندوچین و در ایالات متحده.

جنگ در ویتنام از این لحاظ نیز روشن کننده بود. این تصور که یک دولت امپریالیستی قادر است نیم میلیون نفر را بسیج کرده، آنان را بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی، به مدت سال ها به هزاران فرسنگ دور از وطن شان بفرستد، تصور کاملاً کاذبی است که قدرت کنترل ایدئولوژیکی در اختیار طبقات حاکمه را زیاده تخمین می زند. هر جنگی که در آن ارتش وسیعی درگیر باشد، پاره ای مخاطرات سیاسی برای طبقه حاکمه دربر دارد و این مخاطره فقط می تواند تحت شرایط سیاسی معینی اتخاذ شود.

هر جنگ امپریالیستی که متعاقب جنگ قبلی روی می دهد به حجم این مخاطره می افزاید. رهبران بورژوازی آمریکا که در جهت اعزام نفرات هر چه بیشتری از سربازان آمریکائی به هندوچین و به منظور تشدید حملات پیاپی معطوف می گشتند، در برآورد خود از قضاوت میزان آمادگی مردم آمریکا برای قبول هر جنایتی به اسم سیاست خارجی، مرتکب اشتباه فجیعی گشتند. تا حدود زیادی افتضاح و اترگیت، نتیجه ی تقلای عمدتاً بی ثمر برای به تعویق انداختن لحظه ی پرداخت بهای این اشتباه بود.

واکنش توده های آمریکائی به جنگ ویتنام از لحاظ سیاسی در سطح بالائی نبود. بدین معنا که آنان موضع همبستگی با انقلاب ویتنام را اتخاذ نکردند. امید به وقوع یک چنین امری، سوءتعبیر کامل از چگونگی آگاهی سیاسی پرولتاریا و اکثریت اعظم جوانان در ایالات متحده می بود؛ آنان هنوز به استقلال سیاسی از ایدئولوژی بورژوائی نائل نگشته اند. ولی این واکنش علیرغم خاصیت جنینی و ابتدائی اش، کمتر قدرتمند نبود؛ وسعت آن در تاریخ جنگ های استعماری بی سابقه بود. بعد از

سال ها تردید و حتی حمایت خفیف تهاجم [آمریکا به هندوچین]، توده های آمریکایی هنگامی که اعزام سپاهیان آمریکایی به هندوچین و خسارات رو به تزاید آمریکا واقعیت جنگ را برای اکثریت ساکنین ایالات متحده نمایان ساخت، شروع به واکنش نمودند.

رفقای آمریکایی ما، با درک محدودیت ها و پتانسیل این واکنش توده ای، نقش مهمی در ایجاد جنبش توده ای ضدجنگ در حول مضمون یگانه ی تخلیه ی آنی و بی قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام، ایفاء کردند. این مؤثرترین مساعده ی انترناسیونالیستی ای بود که آن ها می توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دهند. این امر به اندازه ای موفق به تغییر اوضاع سیاسی در ایالات متحده گشت که جانسون وادار به کناره گیری از انتخابات رئیس جمهوری سال ۱۹۶۸ گشت، که نیکسون ناچار به دادن وعده ی ختم سریع جنگ گردید، که طبقه ی حاکمه به دست بندی و به مانورهای از همیشه پیچیده تر و دروغین تر در برابر مردم خود ناکزیر گردید، و عاقبت عملاً منجر به تخلیه ی سربازان ایالات متحده از ویتنام و خاتمه ی بمباران پس از امضای قرارداد پاریس شد.

نقشی که تروتسکیست ها در این بسیج توده ای به عهده داشتند هم چنین روشنگر تغییراتی است که در خلال دهه ی اخیر در اوضاع جهانی روی داده بود. بدون ترس از اغراق می توان گفت که جنبش ضدجنگ در ایالات متحده پراهمیت ترین متفق عینی انقلاب ویتنام بود. اگر توده های آمریکایی وزنه ی خود را در توازن با اجبار امپریالیزم به تخلیه ی ارتش قرار نمی دادند، جنگ می توانست بسیار طولانی تر گردد و سرنوشت آن می توانست متفاوت باشد.

نقش جنبش همبستگی در اروپا

شعار مرکزی انقلابیون اروپایی همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیزم بود.

در اروپا موقعیتی که انقلابیون در آن با انقلاب ویتنام سروکار داشتند با موقعیتی که انقلابیون در ایالات متحده با آن مواجه بودند از دو لحاظ متفاوت بود. اولاً بورژوازی اروپا مستقیماً در جنگ دخالت نداشت، حتی با نظری بدبینانه به جنگ می نگریست. به علاوه این بدبینی تا حدودی با چیزی درهم آمیخته بود که آلمان ها شادی بدخواهانه* می نامند (لذت از دردسر دیگران)، راهی برای بازپرداخت به امپریالیزم آمریکا در ازای آن چه که در "پروسه آزادی مستعمرات" در دوران بعد از جنگ جهانی اتفاق افتاده بود و با مداخله ی ایالات متحده به منظور متوقف ساختن ماجراجویی فرانسه و بریتانیا علیه مصر ناصری در سال ۱۹۵۶ به اوج خود رسید.

از آن جا که سربازان اروپائی در هندوچین درگیر نبودند، علایق آنی مادی میلیون ها نفر، که برانگیزنده ی جنبش توده ای ضدجنگ در ایالات متحده بود، در قاره ی اروپا نقشی نداشت. بنابر این جنبش ضدجنگ در اروپا می بایست خود را بر مبنای علایق گسترده تر اجتماعی، سیاسی و اخلاقی قرار دهد، که فقط می توانست به احساس همبستگی با انقلاب ویتنام منتج شود. به این دلیل انقلابیون اروپائی به درستی همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیزم را به عنوان شعار مرکزی برگزیدند. در حول این شعار بود که ده ها و ده ها هزار مردم در لندن، برلن، پاریس، میلان، و مناطق دیگر متشکل گشتند. حدّت توده ای این شعار، که با در نظر گرفتن وسعت جنبش همبستگی مسلم است، بازتابی است از سطح والاتر آگاهی سیاسی بخشی از پرولتاریای اروپائی در مقام مقایسه با پرولتاریای آمریکای شمالی.

ولی این اختلاف تاکتیک های جنبش ضدجنگ در ایالات متحده و اروپا صرفاً نه بر مبنای برآورد صحیحی از شرایط عینی و ذهنی هر دو سوی آتلانتیک بلکه هم چنین بر مبنای تشخیص نقش متفاوت دو جنبش در کمکی که می توانستند برای انقلاب

Schadenfreude - *

ویتنام فراهم سازند، قرار داشت. جنبش همبستگی با ویتنام که در اروپا شروع و در ژاپن و آمریکای لاتین و حتی اروپای شرقی دنبال گردید می توانست از طریق انعکاس آن در جنبش بین المللی کارگری و دول کارگری بوروکراتیزه شده اثر مؤثرتری در حاصل جنگ داشته باشد تا از طریق انعکاس اش در ایالات متحده. با به راه انداختن جنبش توده ای هم- سرنوشتی و همبستگی با انقلاب ویتنام، انقلابیون اروپا، ژاپن و کشورهای شبه مستعمره، تعداد زیادی از صفوف جوانان کمونیست را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده، و به دنبال خود کشیدند. آنان تناسب نیروها بین حامیان "همزیستی مسالمت آمیز" و "صلح بهر قیمت" از یک سو و مدافعین پیروزی انقلاب ویتنام از سوی دیگر را در میان جوانان از ریشه تغییر دادند.

آنان بدین سان شرایط بین المللی را تا بدان جا رساندند که بهای سیاسی ای که مسکو و پکن به علت خیانت تام به انقلاب می بایست بپردازند، بسیار سنگین گردید. بدین ترتیب آنان مانعی در راه خیانت بوروکراسی های دول کارگری نسبت به این انقلاب ایجاد کردند. این نقش اصلی این جنبش بود که پیروزی تام نصیب آن گردید. کمونیست های ویتنامی به همان اندازه از این نقش آگاه بودند که از نقش عمده ای که جنبش ضد جنگ آمریکا در کمک به انقلاب آنان ایفا کرد.

نقشی که بین الملل چهارم در سازماندهی این جنبش همبستگی برعهده داشت، به طور منفی بر میزان شکست احزاب کمونیست استالینیزه شده دلالت می کند. در حالی که سازمان های انقلابی هنوز ضعیف به برانگیختن بسیج صدها هزار حامیان راسخ انقلاب ویتنام در سراسر دنیا قادر گشتند، رهبران اتحادیه های کارگری با میلیون ها عضو، اقدامی در جهت سازماندهی تحریم تسلیحات و سرباز برای "جنگ خبیث" ننمودند. (به استثنای اتحادیه های کارگری سزاوار احترام استرالیایی). هانوی از این مغایرت تا حد امکان بهره برداری نمود. این در جهت نفع انقلاب ویتنام عمل کرد.

شکست بورکراسی های مسکو و پکن

جنگ داخلی ویتنام و مقاومت راسخانه ی توده های هندوچین در مقابل مداخله ی نظامی آمریکا، برای بورکراسی شوروی موجبات پریشانی و برآشفستگی فزاینده ای می شد که بورکراسی در ختم هر چه سریع آن می کوشید. با نقض "همزیستی مسالمت آمیز"، استراتژی اساسی بورکراسی، با تغییر تقسیم دنیا به حیطه های تحت نفوذ که در یالتا و پتسدام صورت گرفت، با الهام و تهییج صعود مبارزات و آگاهی انقلابی در سراسر دنیا، با به لرزه در آوردن اعتبار بورکراسی شوروی و احزاب کمونیستی زیر سایه ی آن، و با سهیم بودن در، از نو شکل گیری پیشگامان معدود کمونیست حتی، در کشورهای تحت سلطه ی بورکراسی، انقلاب ویتنام و انعکاسات آن نقشه های سیاسی بورکراسی را مختل می ساخت و منافع حیاتی آن را تهدید می نمود. از این جهت بورکراسی شوروی تمامی قدرت خود را برای کوشش در خاتمه بخشیدن به این انقلاب به کار بست. ابتدا از طریق سکوت اختیار نمودن در برابر هر تشدید تازه ی تعرض امپریالیزم و متوسل شدن به تهدید محدود نمودن یا حتی متوقف ساختن مساعده ی نظامی به مبارزان هندوچین، به این کار مبادرت ورزید. این فشارها به بد طینتانه ترین طرزى در اواسط دهه ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه ی ۱۹۷۰ تحمیل گشتند. زمانی که مداخله ی امپریالیزم در جنگ داخلی ویتنام جنوبی به اعمال تعرضی علیه خاک جمهوری دموکراتیک ویتنام دامنه پیدا کرد، کرملین از هرگونه واکنش یا حتی خطاری خودداری ورزید. بدین گونه به امپریالیزم ایالات متحده در دنبال نمودن تشدید حملات اش علامت چراغ سبز نشان داد. هنگامی که بحران سیاسی در ایالات متحده، ناشی از به طول انجامیدن جنگ، نیکسون را ناگزیر به مانورهایی در جهت عقب نشینی نمود، کرملین به جای اقداماتی که صعود جدید جنبش ضدجنگ و پیشبرد مبارزه در این صحنه را تهییج نماید، به قصد کمک در "نجات آبروی" نیکسون دخالت کرد. در هر دو مورد، توده های هندوچین بر اثر

این خیانت ها خسارات عظیمی در تلفات جانی، انهدام مادی، و وقت پرارزش متحمل گشتند.

ولی بورکراسی شوروی عاقبت در فرونشاندن انقلاب ویتنام توفیق نیافت. بالاترین کاری که توانست بکند، کُند نمودن گام های پیروزی بود.

نزاع چین- شوروی، تجلی تمرکز یافته ای از بحران استالینیزم، که از صعود جدید انقلاب جهانی و پیروزی بر انعکاس آن در چین، منتج می گشت، اثری متناقض بر انکشاف جنگ هندوچین داشت.

از یک سو، از طریق تضعیف نفوذ کرملین بر احزاب کمونیستی (به ویژه در آسیا)، از طریق تهییج افتراق در درون جنبش توده ای و از طریق کمک به پیدایش پیشگامان نوین که آماده به فعالیت مستقل از بورکراسی و حتی مستقیماً علیه دستورات و منافع آن باشد، این نزاع در تجدید تأثیر مداخله ی ضد انقلابی بورکراسی سهیم بود. عرصه ی حزب کمونیست ویتنام برای استقلال سیاسی، اجتماعی و نظامی پهناور گشته بود. حزب کمونیست ویتنام قادر بود از موضع مستقل، "متساوی المسافت" خود نسبت به مسکو و پکن به منظور ممانعت از قطع کامل کمک مادی آن، استفاده نماید.

اعتبار و حیثیت رهبران ویتنامی در انظار توده های سراسر دنیا و به ویژه در دیدگان مبارزان کمونیست چنان بود که هیچ یک مسکو یا پکن نمی توانست با تقبیح علنی هانوی خود را به مخاطره اندازد. این بدون شک یکی از عواملی است که از فرونشاندن انقلاب ویتنام به آن گونه که انقلاب اسپانیا در سال های ۳۷- ۱۹۳۶ فرونشانده شد، به طور قطعی جلوگیری نمود.

ولی از سوی دیگر، وخامت نزاع چین و شوروی، که بخصوص با مرحله ی نهایی "انقلاب فرهنگی" آغاز گردید، و تبدیل روزافزون آن به نزاع فیما بین دو دولت، موانع اضافی در راه پیروزی در هندوچین ایجاد نمود. این موانع تنها مربوط به امور نظامی نبود، ناشی از اکراه روزافزون بورکراسی های مسکو و پکن در همکاری در

اکیدترین مقیاس تکنیکی به منظور ارسال اسلحه و مهمات به هانوی. این موانع هم چنین و عمده تر دیپلماتیک و سیاسی بودند، دو بورکراسی مسابقه گذاشته بودند که کدام یک قادر است هر چه سریع تر التفات نیکسون را به خود جلب نماید و کدام یک می تواند "از گیر در آوردن" آمریکا را تسهیل نماید؛ منافع انقلاب هندوچین در نظر گرفته نمی شد.

بین الملل چهارم در این خصوص موضعی اصولی اتخاذ نمود که از لحاظ عینی و احتمالاً تا حدودی نیز از لحاظ ذهنی، با منافع انقلاب ویتنام و رهبرانش منطبق بود. بین الملل خواهان این گردید که صرف نظر از اختلافات و بدون سلب حق مناظرات علنی، رهبران دول کارگری بورکراتیزه شده برای دفاع از جمهوری دموکراتیک ویتنام و انقلاب هندوچین معاهده ی جبهه واحدی منعقد نمایند. این خواست، دور از بازتاب هرگونه وصلت با منافع بورکراسی، بیانگر آگاهی از ماهیت طبقاتی جنگ ویتنام، از آن چه انقلاب جهانی در گروی آن داشت، از اهمیت روشن نمودن این وثیقه ها برای توده های سراسر دنیا، و از ضرورت مجبور نمودن رهبران بورکراسی و احزاب توده ای کارگری که هنوز تحت کنترل آن می باشند به صف بندی در پشتیبانی از انقلاب ویتنام بود.

در اثنای اولین مرحله ی جنگ، عمدتاً کرملین بود که از عواقب رد چنین انتخابی لطمه دید؛ این امتناع را با از دست دادن نفوذ خود بر صدها هزار کارگر و جوان در سراسر دنیا باز پرداخت. طی مرحله ی نهانی جنگ، معذک ماسک پکن از چهره برداشته شد. نباید فراموش نمود که در حالی که بمب های آمریکائی هنوز بر سر مبارزان ویتنامی فرود می آمد، نیکسون به پکن دعوت شد و رهبران چین تز "دو ابر قدرت" که در یک سطح قرار دارند و "سوسیال امپریالیزم به مثابه ی دشمن اصلی مردم اروپا و آسیا" را اقامه کردند.

یک بار دیگر، آینده ی جنگ ویتنام خصوصیت اساسی سیاست بورکراسی را هم در مسکو و هم در پکن نمایان ساخت: بد طینتانه منافع انقلاب بین المللی را تابع

احتیاجات متغیر و کوتاه مدت و سیاست ناسیونالیستی کوتاه نظر خود قرار دادن. از این لحاظ، پیروزی انقلاب ویتنام، شکست بورکراسی های مسکو و پکن می باشد، درست همان گونه که شکست بسیار مهمی برای امپریالیزم محسوب می شود.

مفهوم تاریخی پیروزی در ویتنام

از لحاظ تاریخی، پیروزی انقلاب ویتنام و شکل معین وقوع آن، ترکیبی است از تمامی تغییراتی که در سراسر دنیا در خلال بیست و پنج- سی سال گذشته روی داده است.

این پیروزی بیش از هر چیز تجلی گر تغییر در تناسب جهانی نیروها میان سرمایه و کار، یا به معنای دقیق تر میان امپریالیزم و کلیه نیروهای ضدامپریالیستی، از زمان پایان جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب چین، که محاصره ی کاپیتالیستی گرد اتحاد جماهیر شوروی را درهم شکست، می باشد. این پیروزی بیانگر مد انقلاب جهانی است، که در تباین چشم گیری با عقب نشینی دوره ی ۴۳- ۱۹۲۳ قرار دارد.

بدیهی است، این صعود انقلاب جهانی در تمام نقاط دنیا موزون و همگون نیست. پس از نخستین سال های دوران بعد از جنگ، با استحکام نسبی امپریالیزم در اروپای غربی، ژاپن و دیگر کشورهای امپریالیستی توأم بود، بالاخص بعد از خیانت رهبری های استالینیستی و رفرمیستی به فرصت های انقلابی سال های ۴۸- ۱۹۴۴ در اروپای کاپیتالیستی. در اوان سال ۱۹۶۵ شکست های خونین و مرگباری در چندین کشور شبه مستعمره (از شکست اندونزی و برزیل تا شکست در شیلی) به وقوع پیوست، این شکست ها با تعرض وحشیانه ی امپریالیزم علیه هندوچین و عدم توانائی جنبش ضدامپریالیستی، تحت رهبری استالینیستی، در واکنش سیاسی و بین المللی به نحو لازم، بدون ارتباط نبود. ولی مد جدید مبارزات کارگری و انقلابی در اروپا، که مه سال ۱۹۶۸ مظهر آن است، صعود جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و ظهور پیشگامانی نوین که تحت تأثیر انقلابات کوبا و ویتنام پدیدار گشته بودند، به

نوبه ی خود سهم پرارزشی در تغییر تناسب جهانی نیروهای طبقاتی به عهده داشتند، که در تحلیل نهانی پیروزی ویتنام فرآورده ی آن می باشد.

علاوه بر این، این پیروزی بیان کننده ی دگرگونی تناسب نیروها میان توده ها در یک سو و دستگاه های بورکراتیک در سوی دیگر می باشد، که نتیجه ی منطقی آن تغییر در تناسب نیروها میان این دستگاه ها و پیشگام است که درون جنبش توده ای خود را از قید کنترل آنان آزاد گردانده است. از این لحاظ، مقایسه میان انکشاف جنگ داخلی اسپانیا با جنگ داخلی ویتنام بخصوص آموزنده است. در اسپانیا استالینیست ها و رفرمیست ها (با همدستی وزیران بورژوایی که رهبران آنارشیست اسبق بودند) در مدت کمتر از یک سال موفق شدند جریان انقلاب اسپانیا را در جهت مجراهائی که هدف آن تجدید بنای دولت بورژوایی می بود، معطوف سازند و بدین سان به درهم شکستن انقلاب و شکست آن به دست فاشیزم منتهی گردید؛ ولی پانزده سال اختناق در هندوچین- آشکار و نهان؛ خونین و "مسالمت آمیز"، نظامی و دیپلماتیک- عاجز از ممانعت براندازی دولت و جامعه ی استثمارکنندگان به دست توده ها بود. رهبران استالینیستی و سوسیال دمکرات، که تقریباً بر جنبش نیرومند جهانی همبستگی با پرولتاریای اسپانیا کنترل تام داشتند، توانستند از جنبش سوءاستفاده کرده، و در حقیقت آن را در خدمت فرو نشاندن انقلاب وادارند؛ ولی جنبش ضد جنگ و جنبش همبستگی با انقلاب ویتنام که در همان قدرت و عمومیت بود، از چنین کوشش هائی برای تحت نفوذ درآوردن آن عمدتاً جان به در برد. این جنبش ها حتی به عامل کلاً مستقلی تبدیل شدند که بطور مثبت بر سرنوشت جنگ تأثیر گذاشتند.

ولی شکل مشخصی که پیروزی انقلاب به خود پذیرفت- متلاشی شدن رژیم های تیو و لان نل هفت سال بعد از تهاجم تَت در کشورهای پوشیده از ویرانی و در آستانه ی قطعی، شرایطی که شدیداً برای اعوجاج بورکراتیک دولت های کارگری نوین در فراشد تولدشان مساعد می باشد- نه فرآورده ی تصادف بود و نه نتیجه ی

واجب قدرت عظیم "تشویق به انصراف ضدانقلابی" ای که هنوز تحت فرمان امپریالیزم قرار داشت. بیش از هر چیز بیانگر میزان کنترلی است که دستگاه های بورکراتیک هنوز بر جنبش های کارگری و ضدامپریالیستی در سراسر دنیا حفظ کرده اند، بیانگر فقدان اعتصابات عمومی و تحریم تعمیم یافته در پاسخ به تعرض امپریالیزم، فقدان همکاری مؤثر بین المللی جنبش های توده ای انقلابی، فقدان بین الملل انقلابی توده ای است. بیانگر تداوم بحران عامل ذهنی، اگرچه به شکل خفیف تر از گذشته، اقل در برخی از کشورها می باشد. از این رو، در تحلیل نهانی، شکلی که پیروزی انقلاب ویتنام به خود گرفت تجلی گر این واقعیت است که صعود جدید انقلاب جهانی در حال حاضر هنوز جزئی و پراکنده است، که این صعود جدید هنوز برای در هم شکستن قطعی نقش محافظه کارانه ای که دستگاه های بورکراتیک درون نهضت توده ای ایفا می کنند، ناپسندیده است.

ماهیت حزب کمونیست ویتنام خود هم انعکاس و هم عنصر تشکیل دهنده ی کلیه این تغییرات می باشد. حزب کمونیست ویتنام را حزب استالینیستی خواندن، بدین معنا که روی هم رفته اثر سیاست آن در مقیاس جهانی ضدانقلابی می باشد، با در نظر گرفتن ترازنامه ی پانزده سال گذشته ی دومین جنگ هندوچین آشکارا هجو است. اظهار این امر که حزب کمونیست ویتنام "بطور قطعی در جبهه ی نظام بورژوایی گام نهاده" هذیان گویی است. بورژوازی ویتنام با پای خود (با فرار خود) چنان جوابی به این تز مضحک داده است که جای تردیدی در باره ی محتوی طبقاتی انقلابی که صورت می گیرد و دولت نوینی که در حال بنیان گذاری است، باقی نمی گذارد.

اما این واقعیت که حزب کمونیست ویتنام آشکارا نه استالینیست و نه ضدانقلابی است، به هیچ وجه بر این امر دلالت نمی کند که حزب مارکسیست انقلابی است یا که مشعل دار دمکراسی پرولتاریائی، و اعمال قدرت مستقیم به دست پرولتاریا و دهقانان تهیدست سازمان یافته در شوراهای می باشد، یا بر این که بدیهاً انترناسیونالیست

است. این تز که در هیچ کشور دنیا، تحت هیچ شرایطی و برای هیچ مدتی رژیم طبقات صاحب- مال نمی تواند برانداخته شود مگر این که یک حزب مارکسیستی انقلابی در رأس توده ها جای گیرد، زیاده ساده کردن نارس و مکانیک وار تنوری لنینیستی سازمان می باشد. از کمون پاریس تا پیروزی های انقلابات یوگسلاوی، چین و ویتنام شمالی تا پیروزی انقلاب کوبا شاهد بوده ایم که انقلابات ظفرمند سوسیالیستی، رژیم سرمایه داری را تحت رهبری دسته ها یا احزابی برانداختند که همگی دارای سه خصوصیت مشترک بوده اند: خصوصیت سیاسی از نظر عینی پرولتاریائی آنان، انتخاب آنان به نفع انقلاب در لحظات تعیین کننده، و بدین سان بریدن از استراتژی ها و تاکتیک های ضدانقلابی، و نابسندگی های برنامه ای آشکارشان، که در تمامی موارد به اعوجاج سخت بورکراتیک منتهی گردیده، به استثنای کمون پاریس که به شکستی سریع منتهی گردید.

این پدیده ی احزاب واقع در نیمه راه میان بورکراسی کارگری و توده های پرولتاریائی، در نیمه راه میان استالینیزم و مارکسیزم انقلابی، به نوبه ی خود از ضعف هنوز بسیار شدید عامل ذهنی در مقیاس جهانی ناشی می شود. این خود در تحلیل نهائی بازتابی است از شرکت هنوز محدود پرولتاریای کشورهای پیشرفته صنعتی در فعالیت های انقلابی و تأخیر پیروزی انقلاب سوسیالیستی در مهم ترین کشورهای امپریالیستی، حال آن که بحران جهانی و تلاشی سیستم امپریالیستی ادامه دارد و ژرف تر می گردد. ولی متقارن با تفصیل موجبات این پدیده ی بخصوص، که ویتنام آن را حتی بارزتر از کوبا آشکار نمود، ما می توانیم محدودیت های تاریخی و شرایط مقدماتی برای غلبه بر آن را ترسیم کنیم: مدّ جدید انقلاب جهانی که پرولتاریای صنعتی را در کانون فعالیت های انقلابی بین المللی قرار می دهد، یک جهش نوین در جهت بنای بین الملل چهارم از طریق فرا روئیدن آن به یک بین الملل انقلابی توده ای مرکب از احزاب انقلابی توده ای.

اوضاع جهانی بعد از شکست امپریالیزم در ویتنام

شکست وارد بر امپریالیزم در ویتنام، اثر صعود جنبش ضد جنگ ایالات متحده را در ایجاد موقعیت کاملاً تازه بین المللی چندین برابر نموده است: امپریالیزم آمریکا در حال حاضر عاجز از ایفای نقش یاسبان جهان. سرمایه داری، از طریق اعزام جسیم سربازان آمریکائی به منظور مداخله در جریان انقلابات یا جنگ های داخلی است و برای مدتی این چنین خواهد ماند.

اما هیچ قدرت امپریالیستی دیگری، از آلمان غربی گرفته تا ژاپن، چه برسد به "اروپای کاپیتالیست متحد"، که هنوز به شکل دستگاه دولتی و اختناق وجود ندارد، امروزه قادر نیست جایگزین امپریالیزم آمریکا که موقتاً تضعیف گشته، گردد. نتیجه ی این امر نه تنها بحران حادّ رهبری بورژوازی جهانی به طور اعم، بلکه تغییر نوین بر اهمیت تناسب جهانی نیروها نیز می باشد. برای نخستین بار، از زمان شروع دوره ی انحطاط سرمایه داری، انقلاب پرولتاریائی در کشورهای صنعتی موقتاً از مداخله ی نظامی حجیم خارجی در امان است. ما این مزیت عظیم تاریخی را مدیون عزم حماسی و انقلابی توده های ویتنامی می باشیم. این قدردانی دینی است که تمام انقلابیون به انقلاب ویتنام مدیون می باشند. بنابر دلایلی که در بالا ذکر گردید، و به شکست های وارد بر انقلاب علیه استعمار از سال ۱۹۶۵ و به ضعف هنوز شدید جنبش انقلابی در سایر نقاط آسیای جنوب شرقی، مربوط می شود، در اروپای کاپیتالیستی بیش از هر نقطه ی دیگر، تأثیرات این موقعیت نوین بین المللی، به مدت کوتاهی برای صعود انقلاب سودمند واقع خواهد شد.

لیکن، آگاهی در مورد این تغییر در اوضاع جهانی می بایست با چندین تأمل معتدل گردد.

بالتر از همه، این یک تغییر گذرا است. غیرمسئولانه خواهد بود اگر تصور کنیم که امپریالیزم به طور قطعی فلج گردیده است. امپریالیزم در تجدید برقراری شرایط سیاسی داخلی ای که به آن اجازه دهد از نیروی قابل ملاحظه ی نظامی و

تکنولوژیکی تحت اختیارش استفاده کند، تقلا خواهد نمود. ولی برای این امر به زمان احتیاج دارد، زمان برای تغییر اوضاع داخلی در ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن، در خلال این فرصت امکان انقلاب سوسیالیستی شدیداً افزایش خواهد یافت. و اگر مبارزات طبقاتی که اکنون در جریان است و یا در شرف آغاز است به پیروزی و نه شکست پرولتاریای اروپائی منجر گردد، موقعیت بین المللی بیش از این به زیان امپریالیزم و کاپیتالیزم تغییر خواهد نمود.

علاوه بر این، چیزی که مطرح است یک تغییر ناکامل است. گفتیم که بعد از صعود جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و شکست امپریالیزم در ویتنام، امپریالیزم آمریکا دیگر قادر به اعزام توده های سپاهیان پیاده نظام علیه جریان انقلابات نیست. ولی این به آن معنا نیست که نمی تواند از راه های دیگر مداخله ی نظامی کند. هنوز "اتکاهای" مقتدر... نظیر ارتش برزیل، ایران و زانیر در اختیار دارد، که به علت پیروزی موقت ضد انقلاب در این کشورها، می تواند اقلأً برای مدتی، موثرانه علیه رشد انقلابی در کشورهای مجاور اقدام کند. و یک تهدید اضافی وجود دارد که امروزه مشخص تر و وحشتناک تر از همیشه گشته: یعنی تهدید استفاده از اسلحه های تاکتیکی اتمی علیه مردمان قیام کننده. ماهیت این اسلحه های اتمی و عواقب استفاده ی آن (نه تنها عواقب مادی بلکه هم چنین سیاسی و روانی) چنان می باشند که این تهدید فقط می تواند در موارد بسیار نادر و برگزیده ای به کار برده شود. ولی اخطار شلزینگر، وزیر دفاع ایالات متحده می بایست جدی تلقی گردد. امپریالیزم افکار عمومی آمریکا را برای استفاده از اسلحه های اتمی علیه انقلاب مستعمراتی، حداقل در دو مورد، آماده می سازد: در مورد بروز جدید جنگ داخلی در کُره و در صورت تهدید نابودی قریب الوقوع دولت صهیونیستی اسرائیل. هیچ چیزی دال بر این امر نیست که این تهدید در سال های آینده در محدوده ی این دو مورد باقی بماند.

و بالاخره، یک اسلحه ی ضدانقلابی مداخله وجود دارد که تمامی مؤثر بودنش را حفظ نموده و هر چه مداخله ی نظامی مستقیم دشوارتر می گردد، از آن مرتب تر

استفاده خواهد شد. و آن اسلحه ی فشار سیاسی، خفه کردن مالی، سعی در از پا انداختن انقلاب است. در مورد چندین کشور شبه مستعمره و امپریالیستی، اثرات روانی و سیاسی این اسلحه حتی از اثرات آنی مادی آن وحشت زاتر می باشد. این وظیفه ی انترناسیونالیست هاست که طبقه ی کارگر بین المللی و توده های دنیا را برای فراگیری واکنش به این اسلحه آماده سازند، اسلحه ای که استفاده ی آن بمانند بمباران وحشیانه یا اعزام سپاهیان به منظور مداخله، عکس العمل وسیع و خود به خودی را بر نمی انگیزد.

اثر متقابل بخش های مختلف انقلاب جهانی

این تغییر در موقعیت جهانی، به طور عینی، گرایش تغییر جهت مرکز ثقل انقلاب جهانی به سوی کشورهای صنعتی را تقویت می کند، بر اهمیت پرولتاریای شهری در انقلاب کشورهای شبه مستعمره می افزاید، و رجعت به اشکال انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیستی را که به "قاعده ی" انقلابات سال های ۲۳- ۱۹۱۷ نزدیک می گردد، تسریع می نماید، گرایشاتی که در قطعنامه های سیاسی مصوبه کنگره های جهانی نهم و دهم بین الملل چهارم (۱۹۷۴ و ۱۹۶۹) بدان اشاره گردید.

ترکیب موقعیت جدید بین المللی زانیده شکست امپریالیزم در ویتنام، صعود نوین مبارزات کارگری در اروپا، بحران جهانی رهبری بورژوازی، و کساد عمومیت یافته ی اقتصاد سرمایه داری بین المللی، شرایط مساعد استثنائی برای رشد تقریباً هم زمان اوضاع انقلابی در چندین کشور اروپائی به وجود آورده: پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و حتی بریتانیا. ما الان در آن مقطع زمانی نیستیم، ولی آن روز دیگر زیاد دور نیست. رُخ دادهای پرتغال به نقد اثبات می کنند هنگامی که ما در جشن صدمین سالگرد کمون پاریس پیش بینی کردیم زمانی که ما بار دیگر شاهد پیدایش شوراهای کارگری در اروپا باشیم نزدیک می شود، در خوش بینی مفرط دست و پا نمی زدیم.

پابرجائی تمام بخش های ما در اروپا، درون موج طغیان مبارزات کارگران و جوانان در پافشاری در انتخاب وسیع و رو به افزایش اشکال خود- سازماندهی توسط توده ها، مانند مجمع های عمومی اعتصاب کنندگان، انتخابات دمکراتیک کمیته های اعتصاب مسئول در برابر این مجامع عمومی و هم آهنگی محلی، ناحیه ای و ملی آن ها، از هم اکنون ثمره داده و در آینده حتی بارورتر خواهد گردید. طبقه ی کارگری که با بحران انقلاب آتی در اروپا مواجه خواهد بود با طبقه ی کارگر دهه ی ۱۹۴۰ و دهه ی ۱۹۵۰ بسیار فرق دارد. نه تنها از لحاظ نیرو، اعتماد به خود، مهارت و فرهنگ بلکه هم چنین از نظر علایق، مطالبات، و آگاهی متفاوت می باشد و در نتیجه در توانایش در آزاد کردن خود از دستگاه بورکراتیک و نیل به بالاترین شکل خود- سازماندهی، یعنی شوراها.

تحول سازمان های تروتسکیستی به احزاب انقلابی توده ای کاملاً مرتبط با پیدایش شرایط قدرت دوگانه است، زیرا فقط در چنین شرایطی انتخاب میان راه رفرمیست و انقلابی، دیگر انتخاب میان یک واقعیت فعلی (با تمام مزیت ها و زیان های شناخته شده ی آن) و یک تصور نیست (تصوری که در عین جذابیت اش، اهمیت آتی ندارد)، و در عوض به مسأله عملی تجربه ی روزمره ی توده ها تبدیل می شود.

پیدایش دوباره ی شرایط انقلابی که به "قاعده" انقلابات پرولتاریائی روسیه و آلمان هر چه بیشتر شبیه می گردد، و بر مبنای شوراها ی کارگری بناگردیده، انعکاس ژرفی بر دیگر بخش های انقلاب جهانی خواهد داشت. این امر در خود کشورهای شبه مستعمره به رشد استقلال طبقاتی سیاسی و سازمانی پرولتاریا کمک خواهد کرد، پایه ی ایدئولوژی "ائتلاف بندی" و تجربیات ملهفات استالینیستی را سست می نماید و بدین گونه مخاطرات اعوجاج بورکراتیک و ناسیونالیستی انقلابات در این کشورها را کاهش می دهد. مثال آنگولا از این نظر شاخص می باشد. در حالی که بدون تردید این جنبش انقلابی توده های مستعمرات بود که ضربه ی تعیین کننده را بر دیکتاتوری سالازار-کیتانو وارد آورد و بدین گونه آغاز پروسه ی تلاشی ارتش بورژوائی پرتقال

را سبب گشت، پیش روی انقلاب پرتقال به نوبه ی خود بر پروسه ی انقلابی آنگولا تأثیر گذاشته، خود-سازماندهی و دفاع از خود را میان پرولتاریای شهری دامن زده، پروسه ی انقلابی در آنگولا از این لحاظ به بالاترین سطحی که تا کنون در آفریقای سیاه تحصیل گردیده، رسیده است.

تکوین شرایط قدرت دوگانه در کشورهای امپریالیستی اروپا، و حتی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چندین یک از این کشورها، بازتاب عمیقی در دینامیزم انقلابی در ایالات متحده به جا خواهد گذاشت. یکسان دانستن "سوسیالیزم" با "اختناق" و "استبداد"، با کاهش آزادی سیاسی و فردی توده های وسیع، صرفاً فرآورده ی تبلیغات امپریالیستی نیست. این یکسان شمردن به هیچ وجه در خلال دهه ی ۱۹۲۰ و اوایل دهه ی ۱۹۳۰، علیرغم وجود تبلیغات ضدکمونیستی همانند امروزه راسخانه و احتمالاً هیستریک تر به این واضحی مورد قبول پرولتاریای آمریکا نبود. این یکسان دانستن هم چنین ثمره ی استالینیزم و آن چه که توده های آمریکائی راجع به واقعیات سیاسی دولت های کارگری بورکراتیزه شده می دانند، می باشد. پیدایش یک "نمونه" دولت کارگری و اقتصاد با برنامه ی خالی از نقصیه های بورکراسی استالینیستی در کشورهای صنعتی، سهم عظیمی در دست یابی پرولتاریای آمریکا به سطح والاتر آگاهی سیاسی طبقاتی خواهد داشت.

بروز انقلاب پرولتاریائی در اروپای کاپیتالیستی هم چنین می تواند اوضاع اتحاد جماهیر شوروی و "دمکراسی های خلق" را دگرگون سازد. این کشورها توسط بحران فزاینده ی اجتماعی و سیاسی به ارتعاش در آمده اند، ولی رخوت سیاسی پرولتاریای شوروی مانع اصلی در انسداد تکامل این بحران در جهت انقلاب سیاسی پیروزمندانه می باشد، انقلابی که دست آوردهای اکتبر را حفظ و تقویت نموده، راه را به سوی تکامل سریع بین المللی یک جامعه ی سوسیالیستی بدون اختناق یا نابرابری اجتماعی خواهد گشود. و فقدان یک چشم انداز جامع سیاسی به نوبه ی خود مانع عمده ای در راه سیاسی گشتن پرولتاریای شوروی می باشد.

پرولتاریای شوروی از حکومت بورکراسی روی گردان است. هیچ تمایلی به بازگشت سرمایه داری ندارد و بحران فعلی سرمایه داری، با ۱۷ میلیون بیکار در کشورهای امپریالیستی، عقیده ی کارگران شوروی را تغییر نخواهد داد. آنان از این رو به زندگی خصوصی پناه برده اند، و گاه به گاه در دفاع از منافع آبی خود می کوشند. پیشروی انقلابی در اروپای کاپیتالیستی، تصویر سوسیالیزم را از بی اعتباری ای که دیکتاتوری بورکراسی برگرد آن انباشته می رهند و با ایجاد راه ملموسی در مقابل بلا تکلیفی "دیکتاتوری بورکراتیک یا استقرار مجدد سرمایه داری" سیاسی گشتن مجدد پرولتاریای شوروی را تسریع نموده، از هرگونه مداخله ی جدید ضدانقلابی کرملین در اروپای شرقی از نوعی که انقلابات مجارستان و چکسلواکی را در هم کوبید، ممانعت به عمل آورده، و پیروزی انقلاب سیاسی را در "دمکراسی های خلق" و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تهییج خواهد نمود.

اروپا در آستانه ی شوراهای کارگری، دنیا در آستانه ی یک جهش نوین به سوی انقلاب بین المللی، بین المللی چهارم در آستانه ی احزاب انقلابی توده ای در چندین کشور- چنین است موقعیت انقلابیون، که توسط انقلاب ویتنام تقویت گردیده است. بگذارید این فرصت را که تا ابد با ما نخواهد ماند، غنیمت شماریم.

ارنست مندل

بیست ژوئیه ۱۹۷۵